

مداخله اشخاص ثالث در دعاوی مدنی؛ مبانی، شرایط و پیامدهای حقوقی

کاوه رضایی^۱ / سید حسام‌الدین رفیعی طباطبایی^۲

* نوع مقاله: پژوهشی / تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۱/۲۷ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۴/۱۷

کدمقاله: JHVMN-۲۶۱۱-۱۴۰۸

چکیده

نهاد مداخله اشخاص ثالث در دعاوی مدنی، از سازوکارهای مهم تضمین حق دفاع، جلوگیری از تضییع حقوق اشخاص خارج از دادرسی و پیشگیری از صدور آرای متعارض به‌شمار می‌آید. در میان مصادیق این نهاد، اعتراض ثالث جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا ناظر بر وضعیتی است که رأی قضایی، بدون حضور شخص ذی‌نفع در دادرسی، به حق یا ادعای حقوقی وی خلل وارد می‌سازد. پژوهش حاضر با هدف تحلیل مبانی، شرایط، قلمرو و آثار حقوقی اعتراض ثالث و بررسی چالش‌های تقنینی و اجرایی آن در نظام دادرسی مدنی ایران انجام شده است. پرسش اصلی پژوهش آن است که مقررات حاکم بر اعتراض ثالث تا چه اندازه میان حمایت از حقوق شخص ثالث و ضرورت حفظ قطعیت و ثبات آراء قضایی تعادل برقرار کرده‌اند. این پژوهش از حیث هدف، کاربردی و از حیث روش، توصیفی - تحلیلی است. اطلاعات مورد نیاز نیز با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، اسناد قانونی، آثار دکترین حقوقی و بررسی دیدگاه‌های قابل استناد قضایی گردآوری و تحلیل شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اعتراض ثالث، برخلاف ورود ثالث و جلب ثالث که در جریان رسیدگی مطرح می‌شوند، طریق اعتراضی ویژه‌ای برای شخصی است که در دادرسی منتهی به رأی، به‌عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته است. مطابق مواد ۴۱۷ تا ۴۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی، تحقق این اعتراض مستلزم احراز دو رکن بنیادین است: نخست، ورود خلل به حق شخص ثالث در نتیجه رأی؛ و دوم، عدم دخالت وی یا نماینده قانونی او در دادرسی منتهی به صدور آن رأی. نتایج تحقیق همچنین بیانگر آن است که اعتراض ثالث در دو قالب اصلی و طاری قابل طرح است و تفاوت در شیوه طرح، مرجع رسیدگی و ارتباط آن با دعوای در جریان، آثار مهمی در فرایند رسیدگی دارد. با وجود نقش حمایتی این نهاد، ابهام در گستره آرای قابل اعتراض، وضعیت برخی قرارهای قضایی، نبود ضابطه زمانی روشن برای اعمال اعتراض، دشواری تعیین مرجع صالح در برخی فروض اعتراض طاری، امکان اطاله دادرسی و سوءاستفاده یا تبانی احتمالی، از مهم‌ترین چالش‌های عملی آن محسوب می‌شود. از این‌رو، اصلاح و شفاف‌سازی مقررات مربوط، تبیین معیار دقیق «خلل به حق ثالث» و پیش‌بینی تضمین‌هایی برای جلوگیری از اعتراض‌های واهی، می‌تواند کارآمدی این نهاد را افزایش داده و تعادل مطلوب‌تری میان حق دفاع اشخاص ثالث و اصل قطعیت آراء ایجاد کند.

واژگان کلیدی: آئین دادرسی مدنی، شخص ثالث، اعتراض به آراء.

^۱ دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی، دانشگاه پیام نور، واحد تهران، ایران، مدرس دانشگاه، وکیل پایه یک دادگستری. (نویسنده مسئول)
kaveh.rezaei2020@gmail.com

^۲ دکتری تخصصی حقوق خصوصی، گروه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران، مدرس دانشگاه، وکیل پایه یک دادگستری. rafiee.hesam@iau.ir



مقدمه

دادرسی مدنی، در اصل، میان اشخاصی جریان می‌یابد که دعوا به نام آنان اقامه شده یا علیه آنان طرح گردیده است. بر همین مبنا، احکام قضایی نیز اصولاً تنها نسبت به اصحاب دعوا و قائم مقام قانونی آنان اثر دارد. با این حال، در عمل ممکن است رسیدگی و رأی صادرشده در یک دعوا، به حقوق یا منافع اشخاصی اثر بگذارد که در فرایند دادرسی حضور نداشته‌اند. این وضعیت، ضرورت پیش‌بینی سازوکارهایی را آشکار می‌سازد که از یک سو حق دفاع و حقوق اشخاص خارج از دادرسی را تضمین کند و از سوی دیگر، از صدور آرای متعارض و بی‌ثباتی در روابط حقوقی جلوگیری نماید. نهاد مداخله اشخاص ثالث در دعاوی مدنی، پاسخی به این ضرورت است. ورود ثالث و جلب ثالث، امکان مشارکت شخص ذی‌نفع را پیش از صدور رأی فراهم می‌کند؛ اما در مواردی که شخصی در دادرسی سابق حضور نداشته و رأی صادره به حق او خلل وارد کرده باشد، اعتراض ثالث به‌عنوان ابزار حمایتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین، مداخله ثالث صرفاً یک تأسیس شکلی در آیین دادرسی نیست، بلکه با اصولی چون حق دفاع، نسبی بودن آثار احکام، اعتبار امر مختوم و لزوم ثبات تصمیمات قضایی ارتباطی مستقیم دارد. اعتراض ثالث از حیث ماهیت حقوقی، همواره محل بحث بوده است. برخی آن را دعوایی مستقل می‌دانند که برای رفع اثر رأی زیان‌بار علیه ثالث اقامه می‌شود؛ در مقابل، دیدگاه غالب آن را یکی از طرق فوق‌العاده اعتراض به آراء تلقی می‌کند. اهمیت این اختلاف صرفاً نظری نیست؛ زیرا پذیرش هر یک از این تحلیل‌ها در تعیین مرجع صالح، نحوه رسیدگی، حدود اختیار دادگاه، قلمرو رأی قابل اعتراض و آثار تصمیم صادرشده مؤثر خواهد بود. همچنین، تفکیک اعتراض ثالث به اصلی و طاری، با وجود تصریح قانونی، در مقام اجرا پرسش‌هایی را درباره شرایط طرح، زمان رسیدگی و رابطه آن با دعوای اصلی ایجاد می‌کند. افزون بر این، گستره آرای قابل اعتراض، امکان اعتراض نسبت به قرارها، حدود اثر رأی صادرشده در دعوای اعتراض ثالث و نسبت این نهاد با اصل قطعیت آراء، از جمله مسائل مهمی است که در رویه قضایی و نوشته‌های حقوقی با ابهام یا اختلاف نظر مواجه است. از این‌رو، بررسی مداخله اشخاص ثالث نباید به بیان مقررات مربوط محدود شود؛ بلکه لازم است مبانی، شرایط، شیوه‌های اعمال و پیامدهای حقوقی هر یک از انواع مداخله با رویکردی تحلیلی و کاربردی مطالعه



گردد. بر این اساس، مقاله حاضر با عنوان «مداخله اشخاص ثالث در دعاوی مدنی؛ مبانی، شرایط و پیامدهای حقوقی» می‌کوشد ضمن تبیین مبانی نظری و قانونی مداخله ثالث، شرایط و اقسام ورود، جلب و اعتراض ثالث را بررسی کند و آثار حقوقی هر یک را در فرایند دادرسی مدنی تحلیل نماید. پرسش اصلی پژوهش آن است که نظام حقوقی ایران تا چه اندازه توانسته است میان حمایت از حقوق شخص ثالث و ضرورت حفظ قطعیت و ثبات آراء قضایی تعادل برقرار کند.

۱- قلمرو ورود ثالث در دادرسی

بر اساس مواد ۴۱۷ تا ۴۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی، شرایط اعتراض ثالث ناظر به وجود خلل در حقوق شخص ثالث و احراز «ثالث بودن» وی است. مهم‌ترین چالش‌ها در زمینه اجرای این نهاد عبارت‌اند از: فقدان مهلت معین برای اعتراض، نبود امکان اعتراض در برخی دعاوی غیر مالی، غیرقابل اعتراض بودن بعضی قرارها، تفاوت احکام قطعی و اجرایی، پیچیدگی صلاحیت دادگاه‌ها، اطاله دادرسی و احتمال تبانی ثالث با یکی از اصحاب دعوی. نتایج تحلیل نظریات حقوقی و آراء قضایی حاکی از آن است که با اصلاح و تبیین دقیق مواد قانونی می‌توان بخش مهمی از تعارض‌های موجود را رفع کرد. قلمرو اصلی ورود ثالث در دعاوی مدنی است، زیرا طبیعت این نوع دعاوی به گونه‌ای است که منافع اشخاصی غیر از اصحاب اصلی درگیر می‌شود. در مقابل، نظام آیین دادرسی کیفری ایران دخالت ثالث را در اصل نمی‌پذیرد مگر در مواردی که قربانی یا زیان‌دیده برای مطالبه خسارت ناشی از جرم وارد دادرسی می‌شود. در آثار برخی نویسندگان (صدرزاده افشار، ۱۳۹۰: ۳۷۹) این عدم جواز دخالت، از نظام حقوقی فرانسه اقتباس شده و بی‌توجه به اختلاف مبانی به ادبیات آیین دادرسی ایران راه یافته است. حال آن‌که در نظام کیفری ایران، به‌ویژه در جرایم حق‌الناسی، زیان‌دیده طرف اصلی دعوی است و از این‌رو شخص ثالث محسوب نمی‌شود. در جرایم عمومی یا حق‌اللهی نیز گرچه قربانی در تعقیب و مجازات نقش ندارد، اما حق مطالبه خسارت از دادگاه کیفری برای او به رسمیت شناخته شده است. بنابراین، ممنوعیت مشارکت ثالث در دادرسی کیفری به‌طور مطلق صحیح نیست و در مواردی که احراز جرم منوط به اثبات یا رد ادعای شخص ثالث است، دخالت او منطقی و حتی ضروری است. ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری سابق و ماده ۱۳ همان قانون مصوب ۱۳۷۸،

دلالتی روشن بر امکان ورود ثالث در صورت تلازم دعوی کیفری و دعوی وارد ثالث دارد. از منظر دعاوی مدنی نیز، برخی شارحان قانون پیشین با استناد به ماده ۳۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی سابق، ورود ثالث را در دعاوی تصرف (تصرف عدوانی، مزاحمت و ممانعت از حق) نپذیرفته‌اند. اما تحلیل مبانی نشان می‌دهد که این برداشت با اصول فقهی و منطقی حقوق سازگار نیست. نظر شماره ۱۴۸۸ شورای نگهبان (۱۳۶۳/۵/۹) نیز تصریح دارد که در تصرف عدوانی، اگر متصرف ادعای مالکیت کند، رفع ید وی بدون رسیدگی ماهوی وجه شرعی ندارد. افزون بر آن، ماده ۸ قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی (۱۳۵۲) صراحتاً حق ورود ثالث ذی‌نفع را در این‌گونه دعاوی تا پیش از ختم دادرسی مجاز دانسته است. در نتیجه، با نسخ ماده ۳۳۰ و اجرای قانون جدید آیین دادرسی مدنی، تفکیک میان دعاوی تصرف و سایر دعاوی رفع شده و مبنای شرعی و عقلی نیز مؤید جواز ورود ثالث در تمامی دعاوی مدنی است. بنابراین، منع ورود ثالث در دعاوی تصرف نه‌تنها مبنای قانونی ندارد بلکه با اصول دادرسی منصفانه و حق دفاع مغایرت دارد. به‌طور کلی، پژوهش حاضر تأکید می‌کند که اصلاح مقررات و رویه‌ها درباره شرایط ورود و اعتراض ثالث، می‌تواند به تحقق هرچه بیشتر عدالت دادرسی، پیشگیری از تضییع حقوق اشخاص غیرطرف دعوی و تضمین مشروعیت احکام دادگاه‌ها یاری رساند.

۲- اشکال دخالت شخص ثالث در دادرسی

دخالت شخص ثالث در دعوی، بسته به مرحله ورود و نحوه آن (ارادی یا اجباری بودن)، می‌تواند در اشکال مختلف تحقق یابد. به‌طور کلی، مداخله شخص ثالث ممکن است در جریان دادرسی و پیش از صدور حکم، یا پس از ختم رسیدگی و صدور حکم صورت گیرد. در فرض نخست، ورود شخص ثالث یا با ابتکار و اراده وی محقق می‌شود یا به درخواست یکی از اصحاب دعوی و از طریق جلب ثالث. دخالت ارادی در جریان دادرسی یا به‌منظور اعمال حق و اعلام نفع شخصی انجام می‌گیرد یا به قصد حمایت از یکی از طرفین دعوی که ثالث در صدور حکم به سود او ذی‌نفع است. بر اساس ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی (۲۷۴ سابق)، جلب شخص ثالث هم در مرحله رسیدگی بدوی و هم در مرحله پژوهشی مجاز است. از این حکم استنباط می‌شود که مداخله قهری شخص ثالث پس از صدور حکم و پیش از قطعیت آن جایز است. هرچند از نظر ماهوی تفاوتی میان جلب ثالث



در مرحله بدوی و پژوهشی وجود ندارد و جلب پس از صدور حکم بدوی در واقع ادامه همان فرایند دادرسی نخستین به شمار می‌آید، اما دخالت ارادی شخص ثالث در این مرحله عنوانی خاص دارد و به دو صورت تحقق‌پذیر است: چنانچه شخص ثالث در مرحله بدوی، از طریق ورود ثالث یا جلب ثالث، به‌طور رسمی در شمار اصحاب دعوا قرار گرفته باشد، دیگر نسبت به رأی صادره «ثالث» به معنای خاص نهاد اعتراض ثالث تلقی نمی‌شود. در این فرض، هرگاه رأی دادگاه تماماً یا جزئاً برخلاف منافع یا حقوق وی صادر شود، راه اعتراض او تابع قواعد عمومی اعتراض به آراء است؛ بنابراین، حسب مورد حق تجدیدنظرخواهی و در موارد مقرر قانونی حق فرجام‌خواهی خواهد داشت. به بیان دیگر، حضور شخص در دادرسی و برخورداری او از امکان دفاع، مانع توسل وی به اعتراض ثالث است و او باید از طرق عادی یا فوق‌العاده‌ای استفاده کند که قانون برای اصحاب دعوا پیش‌بینی کرده است. در مقابل، هرگاه شخصی در جریان رسیدگی منتهی به صدور رأی حضور نداشته و رأی صادرشده، بدون آن که وی یا نماینده قانونی‌اش امکان دفاع داشته باشند، موجب اخلال در حق مکتسب یا ادعایی او شود، می‌تواند در چارچوب مواد ۴۱۷ و بعد قانون آیین دادرسی مدنی به اعتراض ثالث متوسل شود. موضوع این اعتراض می‌تواند حکم یا قرار باشد؛ مشروط بر آن که تصمیم قضایی مزبور قابلیت تأثیر مستقیم و زیان‌بار بر حق شخص ثالث را داشته باشد. بنابراین، ملاک تمایز اعتراض ثالث از سایر طرق اعتراض، نه صرف عنوان رأی، بلکه عدم مشارکت معترض در دادرسی سابق و ورود لطمه به حق او در نتیجه آن رأی است. اعتراض ثالث نیز با توجه به نحوه و زمان طرح، به دو قسم تقسیم می‌شود: اعتراض ثالث اصلی و اعتراض ثالث طاری. اعتراض اصلی زمانی مطرح می‌شود که شخص ثالث مستقلاً و با تقدیم دادخواست به دادگاه صادرکننده رأی، ابطال یا نقض تمام یا بخشی از رأی زیان‌بار را درخواست می‌کند. اما اعتراض طاری در جریان رسیدگی به دعوایی دیگر شکل می‌گیرد؛ بدین صورت که یکی از اصحاب دعوای لاحق، رأی صادره در دعوایی پیشین را به‌عنوان دلیل یا مستند ادعای خود ارائه می‌کند و شخصی که از آن رأی متضرر می‌شود، برای بی‌اثر ساختن استناد مزبور نسبت به حقوق خویش، اعتراض ثالث را در همان دادرسی مطرح می‌نماید. بر این مبنا، تحلیل مداخله اشخاص ثالث مستلزم تفکیک دقیق میان وضعیت‌های متفاوت آنان است. باید روشن شود که



شخص ثالث در چه مرحله‌ای وارد فرایند دادرسی شده، ورود وی اختیاری بوده یا در پی جلب از سوی یکی از طرفین تحقق یافته است، و آیا پیش از صدور رأی فرصت دفاع و مشارکت در رسیدگی را داشته یا خیر. این تمایزها در تعیین عنوان صحیح اقدام، مرجع صالح، شیوه اعتراض، حدود رسیدگی دادگاه و آثار رأی نسبت به شخص ثالث نقش تعیین‌کننده دارد.

۲-۱- دخالت شخص ثالث در جریان دادرسی

بهترین زمان برای صیانت از حقوق و منافع شخص ثالث در دعوی که میان دیگران در جریان است، ورود وی در حین رسیدگی است تا از صدور حکمی که منافع او را به مخاطره می‌اندازد، پیشگیری شود. از این‌رو، مؤثرترین نحوه تضمین الزام‌آوری حکم نسبت به ثالث، حضور او در همان دعوای جاری است تا تصمیم دادگاه نسبت به وی نیز دارای اعتبار امر مختومه باشد. در فقه اسلامی نیز طرح دعوای معارض - اعم از دعوای مقدم یا لاحق - شناخته شده است، اما در نظام حقوقی ایران، این موضوع تحت عنوان ورود ثالث (در فرض تعدد مدعیان) و جلب ثالث (در فرض تعدد مدعی علیه) مطرح می‌شود. این دو نهاد حقوقی ناظر بر مواردی‌اند که دعوا نخست میان اصحاب اصلی طرح شده و شخص ثالث با ادعای ارتباط حقوقی ذی‌نفعانه وارد دادرسی می‌شود. بر اساس ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی (ماده ۱۳۳ سابق)، در صورت وجود ارتباط میان دعوای متعدد، رسیدگی توأمان در یک مرجع پیش‌بینی شده است. این حکم، مشابه مقررات ماده ۳۲۵ و ۷۰ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه است که دخالت شخص ثالث را فقط در صورت ربط کافی با دعوای اصلی مجاز می‌داند. تشخیص کفایت این ارتباط بر عهده مرجع قضایی است. در قانون آیین دادرسی مدنی ایران نیز شرط دخالت ثالث، ذی‌نفع بودن است که ماهیتاً همان مفهوم «ربط کافی» در حقوق فرانسه را تداعی می‌کند. بدین ترتیب، دخالت شخص ثالث پیش از صدور حکم با تحقق سه شرط مجاز است:

۱. طرح دعوای اصلی پیش از دخالت
۲. جریان دادرسی و عدم ختم آن
۳. ارتباط دعوای ثالث با دعوای اصلی بر مبنای ذی‌نفع بودن یا ربط حقوقی.



به اقتضای این شرایط، مداخله ثالث به دو گونه تحقق می‌یابد: هنگامی که شخص ثالث به ابتکار خود وارد دعوا می‌شود، خواه به استناد حق مستقل یا برای حمایت از یکی از طرفین. زمانی که حضور ثالث به درخواست یکی از اصحاب دعوا و به تشخیص دادگاه ضروری دانسته شود. در حقوق فرانسه، این تقسیم‌بندی صریح‌تر بیان شده است. به موجب ماده ۳۲۷ قانون جدید آیین دادرسی مدنی، دخالت ثالث یا ارادی است یا اجباری و ماده ۶۶ همان قانون، تفاوت آن دو را بر پایه ابتکار شخص ثالث یا اجبار به ورود مشخص کرده است. در قانون ایران، مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ (معادل مواد ۲۷۰ و ۲۷۴ سابق) همین مضمون را در قالب ورود ثالث و جلب ثالث بیان می‌کنند. ورود ثالث بر دو گونه است:

۱. ورود اصلی، زمانی که ثالث برای خود حق مستقلی قائل است.
۲. ورود فرعی (تبعی)، هنگامی که ثالث در جهت حمایت از یکی از طرفین و به منظور حفظ منافع خود مداخله می‌کند.

بر خلاف قانون فرانسه که در مواد ۳۲۸ تا ۳۳۰ تمایز صریح میان ورود اصلی و فرعی را قائل شده، قانونگذار ایرانی چنین تفکیکی نکرده است؛ اما در عمل، همین تفکیک در روبه قضایی مورد توجه قرار می‌گیرد. تفاوت اصلی این دو در استقلال دعوای ورود اصلی و وابستگی دعوای ورود فرعی به سرنوشت دعوای طرف مورد حمایت است. در خصوص جلب شخص ثالث، ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی تصریح می‌کند که هر یک از اصحاب دعوا می‌تواند با تقدیم دادخواست، جلب شخص ثالث را در هر مرحله از دادرسی - اعم از بدوی یا تجدیدنظر - درخواست کند. هدف از این نهاد، جلوگیری از وضعیتی است که ثالث بتواند با استناد به «اعتراض ثالث»، از آثار حکم فرار کند. با این حال، پذیرش جلب در مرحله تجدیدنظر چالشی جدی ایجاد می‌کند؛ زیرا مجلوب در صورت صدور حکم علیه خود از حق تجدیدنظر و اعتراض محروم می‌ماند. این امر با اصل دو درجه‌ای بودن دادرسی منافات دارد. در حقوق فرانسه، تا پیش از اصلاحات اخیر، دخالت اجباری ثالث در مرحله پژوهش مردود بود. اما به موجب ماده ۵۵۵ قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه، در صورت تحقق گسترش دامنه دعوی یعنی پدید آمدن وضعیت جدید پس از ختم دادرسی نخستین، جلب شخص ثالث حتی در مرحله پژوهش امکان‌پذیر است. این رویکرد در واقع پاسخی است به خطر سوءاستفاده از طرح جلب در مراحل بالاتر، و هدف آن تضمین عدالت



رسیدگی و حفظ اصل تجدیدنظرخواهی است. بنابراین، پیشنهاد می‌شود قانونگذار ایران نیز با پذیرش الگوی مشروط جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر، ضمن جلوگیری از تضییع حقوق ثالث، انسجام نظام دادرسی را حفظ کند.

۲-۲- دخالت شخص ثالث در دادرسی بعد از صدور حکم

دخالت شخص ثالث در دعوی، بسته به مرحله و نوع آن (ارادی یا اجباری)، صور گوناگونی می‌یابد. این دخالت می‌تواند پیش از صدور حکم و در جریان رسیدگی یا پس از ختم دادرسی و صدور حکم صورت گیرد. در حالت نخست، ورود ثالث ممکن است به ابتکار خود او یا به درخواست یکی از اصحاب دعوی از طریق جلب ثالث انجام شود. دخالت ارادی در جریان رسیدگی نیز ممکن است با ادعای حقی مستقل یا در حمایت از یکی از طرفین دعوا تحقق یابد، در حالتی که شخص ثالث از صدور حکم به نفع وی ذی‌نفع است. بر اساس ماده ۱۳۵ ق.آ.د.م (۲۷۴ سابق)، جلب شخص ثالث در مراحل بدوی و پژوهشی مجاز دانسته شده است و از آن می‌توان نتیجه گرفت که ورود قهری ثالث تا پیش از قطعیت حکم امکان‌پذیر است. با وجود این، جلب ثالث در مرحله پژوهشی از حیث ماهیت با جلب در مرحله بدوی تفاوتی ندارد و صرفاً ادامه دخالت در همان دعوای اصلی تلقی می‌گردد. در این مرحله، مداخله ارادی شخص ثالث عناوین خاصی یافته و به دو شکل عمده محقق می‌شود:

نخست، تجدیدنظرخواهی (اعم از پژوهش‌خواهی یا فرجام‌خواهی) زمانی که شخص ثالث در دادرسی بدوی به‌عنوان وارد یا مجلوب حضور داشته و حکم کلاً یا جزئاً علیه او صادر شده باشد. دوم، اعتراض به حکم یا قرار زمانی که ثالث در جریان دادرسی حضور نداشته است. اعتراض به حکم نیز یا ابتدائاً از سوی ثالث مطرح می‌شود یا در مقام پاسخ به استناد یکی از طرفین به حکمی است که قبلاً در دعوایی دیگر صادر شده است. در هر دو حالت، تقاضای تجدیدنظر یا اعتراض به حکم نوعی ادامه دخالت ثالث در روند دادرسی و اقدامی است که می‌تواند موجب نقض یا محدودسازی آثار دادرسی نخستین شود. در خصوص حق تجدیدنظرخواهی شخص ثالث، ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی مدنی سابق به‌صراحت این حق را برای مدعی و مدعی علیه اعم از طرف اصلی یا ثالث وارد یا مجلوب قائل بود. هرچند در ماده ۳۳۵ قانون جدید، اصطلاح «طرفین دعوا» به‌طور مطلق آمده است، اما با توجه به



ماهیت وارد و مجلوب ثالث که به ترتیب در حکم مدعی و مدعی علیه هستند (ماده ۲۸۱ ق.آ.د.م سابق)، حق اعتراض و تجدیدنظر برای ایشان نیز برقرار است. به همین مبنا، ماده ۲۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اگرچه به صراحت از ثالث نام نبرده است، ولی اطلاق عبارت «طرفین دعوی یا قائم مقام آنان» دلالت بر شمول ثالث دارد. بنابراین، شخص ثالث وارد یا مجلوب که حکم علیه او صادر شده، حق تجدیدنظرخواهی دارد و این اقدام، نوعی مرحله تکمیلی از دخالت او در دادرسی تلقی می‌شود. اما اعتراض شخص ثالث از جهتی که یکی از طرق فوق العاده شکایت از احکام است، جایگاه ویژه‌ای دارد. هرچند قانون آیین دادرسی مدنی آن را در کنار فرجام و اعاده دادرسی آورده است، ولی از منظر تحلیل عملی و علمی، ذیل مباحث «طواری دادرسی» و در زمره اشکال دخالت اشخاص ثالث طبقه‌بندی می‌گردد. زیرا هرچند دادرسی با صدور و قطعی حکم برای اصحاب آن پایان می‌یابد، اما قاعده نسبی بودن اعتبار امر قضاوت شده مانع تسری آثار حکم به اشخاصی است که در دادرسی دخالتی نداشته‌اند. به همین علت، قانون‌گذار برای حمایت از حقوق اشخاص ثالث متضرر، مطابق ماده ۴۱۷ ق.آ.د.م (۵۸۲ سابق)، به آنان حق داده است تا نسبت به حکمی که موجب خلل در حقوقشان گردیده اعتراض نمایند. بر این اساس، تحقق اعتراض ثالث مستلزم تحقق سه شرط است:

الف. صدور حکم یا قرار؛

ب. ورود خلل به حقوق ثالث؛

ج. عدم مشارکت او در دادرسی منتهی به حکم.

به بیان دیگر، وجود نفع در طرح اعتراض شرط ذاتی دعوی است و با قاعده «دفع ضرر» ملازم است؛ هرچند در برخی نظام‌های حقوقی مانند فرانسه، حتی ضرر محتمل یا آتی نیز برای پذیرش اعتراض کافی دانسته شده است.

ماده ۴۲۵ ق.آ.د.م (۵۹۰ سابق) مقرر می‌دارد که دادگاه، در صورت پذیرش اعتراض ثالث، آن بخش از حکم را که مورد اعتراض قرار گرفته، نقض می‌کند و اگر مفاد رأی غیرقابل تفکیک باشد، تمام آن را لغو خواهد نمود. در حالی که قانون ایران از امکان اصلاح حکم سخنی به میان نیاورده، قانون آیین دادرسی مدنی جدید فرانسه در ماده ۵۸۲ صراحت دارد که اعتراض ثالث می‌تواند موجب بازنگری، بازسازی و اصلاح حکم به نفع ثالث شود.

بنابراین اعتراض ثالث در هر دو نظام ایران و فرانسه ماهیتاً نوعی دخالت پسینی است که با هدف حمایت از اشخاصی به کار می‌رود که بدون حضور در دادرسی از آثار حکم متضرر شده‌اند.

۳- چالش‌های اعتراض ثالث

۳-۱- عدم تعیین مهلت خاص برای اعتراض ثالث

دخالت شخص ثالث در دادرسی، بسته به مرحله ورود و نحوه آن (اعم از ارادی یا اجباری)، صور گوناگونی دارد. این مداخله ممکن است در جریان دادرسی و پیش از صدور حکم، یا پس از ختم دادرسی و صدور حکم واقع شود. در حالت نخست، دخالت ممکن است با ابتکار و اراده شخص ثالث صورت گیرد یا به درخواست یکی از اصحاب دعوی از طریق جلب ثالث انجام پذیرد. دخالت ارادی در جریان رسیدگی می‌تواند به دو صورت تحقق یابد: نخست، به عنوان ادعای حق یا نفع مستقل؛ دوم، به عنوان حمایت از یکی از طرفین دعوا در مواردی که شخص ثالث در نتیجه صدور حکم به نفع آن طرف ذی‌نفع محسوب می‌شود. به موجب ماده ۱۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی (۲۷۴ سابق)، جلب شخص ثالث در مرحله بدوی و همچنین در مرحله پژوهشی امکان‌پذیر است. از این حکم چنین برمی‌آید که دخالت قهری شخص ثالث پس از صدور حکم و قبل از قطعیت آن نیز تجویز شده است. با این حال، از آنجا که ماهیت جلب ثالث در مرحله بدوی با جلب در مرحله پژوهشی یکسان است، جلب پس از صدور حکم بدوی را نمی‌توان مداخله‌ای مستقل یا متفاوت از جلب در مرحله نخستین تلقی کرد. در این چارچوب، دخالت ارادی شخص ثالث پس از صدور حکم عنوانی خاص دارد و به دو صورت انجام می‌گیرد:

نخست، تجدیدنظرخواهی (اعم از پژوهش‌خواهی و فرجام‌خواهی) در مواردی که شخص ثالث پیش‌تر در دادرسی بدوی به عنوان وارد یا مجلوب حضور داشته و حکم کلاً یا جزئاً علیه وی صادر شده است.

دوم، اعتراض به حکم یا قرار در مواردی که شخص ثالث در دادرسی حضور نداشته و از مفاد رأی متضرر گردیده است. این اعتراض نیز ممکن است به‌طور ابتدایی توسط شخص ثالث اقامه شود یا در واکنش به استناد یکی از طرفین به رأی صادره از دعوایی دیگر مطرح گردد. در نظام دادرسی مدنی ایران برای طرح اعتراض شخص ثالث مهلت معینی پیش‌بینی

نشده است. علت این امر آن است که مبدأ مهلت اعتراض معمولاً از تاریخ ابلاغ رأی آغاز می‌شود، حال آنکه رأی مورد اعتراض به ثالث ابلاغ نمی‌گردد و اساساً اشخاص ثالث مشخص نیستند تا امکان ابلاغ به آنان وجود داشته باشد. بنابراین، قانونگذار با در نظر گرفتن فلسفه وجودی این نهاد، اعتراض ثالث را تا زمان اجرای حکم مطلقاً مجاز شناخته است. بر پایه ماده ۴۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی، اعتراض حتی پس از اجرای حکم نیز ممکن است، مشروط بر آنکه حقوقی که مبنای اعتراض قرار می‌گیرد به جهتی از جهات قانونی از بین نرفته باشد. یکی از موارد سقوط این حق، مرور زمان است. بر همین اساس، تا زمانی که حق مزبور ساقط نشده باشد، امکان اعتراض ثالث وجود دارد (جلیلود، ۱۳۸۵: ۴۷). در نتیجه، احکام دادگاه‌ها بدون محدودیت زمانی، قابل اعتراض از سوی شخص ثالث هستند و علم یا جهل ثالث نسبت به مفاد رأی، تأثیری در امکان اعتراض ندارد. حتی در فرضی که رأی به نماینده (مثلاً وکیل) ابلاغ شده باشد و شخص اصلی در دادرسی نقشی نداشته باشد، وی می‌تواند اصالتاً نسبت به آن رأی اعتراض کند. به‌طور کلی، اعتراض ثالث در دو زمان ممکن است:

پیش از اجرای حکم مورد اعتراض

پس از اجرای حکم مورد اعتراض، مشروط بر اینکه حقوق معترض به جهات قانونی ساقط نشده باشد (ماده ۴۲۲ ق.آ.د.م). شایان ذکر است که ماده ۴۲۲ در قانون سابق آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی نشده بود. از دیدگاه برخی از نویسندگان، از جمله (شمس، ۱۳۹۵: ۴۷۵)، تمایز میان قبل و بعد از اجرا از حیث قابلیت اعتراض ثالث، فاقد توجیه منطقی است، زیرا هرگاه حقی که مبنای اعتراض است در فرآیند دادرسی یا به‌موجب قانون از بین برود، اعتراض ولو پیش از اجرای حکم نیز شنیده نخواهد شد. بدین ترتیب، قید «پیش» و «پس از اجرا» در ماده یادشده نوعی تکرار غیرضروری به‌نظر می‌رسد و نباید آن را نوعی محدودیت زمانی برای اعتراض ثالث تلقی کرد؛ چراکه فلسفه ذاتی این نهاد بر حمایت از اشخاصی است که از جریان دادرسی و پیامدهای حکم صادره بی‌اطلاع بوده‌اند. تعیین مهلت معین برای اعتراض ثالث با ماهیت حمایتی این تأسیس حقوقی ناسازگار است و نمی‌تواند تحقق عدالت ماهوی مدنظر قانون‌گذار را تضمین کند.



۳-۲- عدم وجود حق اعتراض در برخی از دعاوی غیرمالی

در تعیین دعاوی مالی و غیرمالی، نخست باید تفاوت حقوق مالی و غیرمالی روشن شود. حق غیرمالی ناظر به روابط معنوی، عاطفی و اخلاقی بین اشخاص است، ارزش اقتصادی برای دادوستد ندارد و مستقیماً قابلیت برآورد پولی نخواهد داشت. قانونگذار در برخی موارد، دعاوی را که ذاتاً مالی بوده‌اند، به عنوان غیرمالی اعتباری معرفی کرده است. با این حال، از لحاظ ملاک اعتراض ثالث، حتی در دعاوی غیرمالی اعتباری، ضوابط دعاوی مالی حاکم است و معیار شناسایی ذی‌نفع بودن ثالث، مانند امور مالی است.

در دعاوی غیرمالی، تحقق «خلل» منوط به ورود ضرر مستقیم و تجاوز به همان حق غیرمالی است. به دلیل شخصیت‌محور بودن این دعاوی، زمانی که صاحب حق خود در دعوا حضور دارد (اعم از خواهان یا خوانده)، راهی برای اعتراض ثالث وجود ندارد؛ زیرا خدشه‌ای به حقوق شخص ثالث وارد نمی‌شود. فقط در شرایطی که ثالث واقعاً صاحب حق غیرمالی مورد اختلاف بوده و خواهان به اشتباه یا به ناحق مدعی آن شده باشد، اعتراض ثالث قابل تصور است. به طور مثال، در دعاوی اثبات رابطه زوجیت، ثالثی که مدعی ازدواج پیش‌تر با همان زن باشد، می‌تواند به رأی صادره اعتراض کند. اما ورثه‌ی شوهر با استناد به کاهش سهم‌الارث حق اعتراض ثالث ندارند، زیرا زیان آن‌ها جنبه تبعی و غیرمستقیم دارد و ارتباطی با ماهیت غیرمالی دعوا ندارد. همچنین در دعاوی اثبات نسب (رابطه پدر و فرزندی)، وراثت طرف دعوا (پس از فوت مورث) نمی‌توانند بر اساس این که از اثبات نسب، ارث از سهم آنان کم می‌شود، به حکم اعتراض کنند. علت این است که حق مورد اختلاف از نوع غیرمالی و تنها متعلق به خود شخص است و بعداً ایجاد شدن اثر مالی (مانند کاهش ارث) برای سایرین ملاک ایجاد «خلل» نیست. افزون بر این، انتقال موضوع دعوا بعد از ختم دادرسی و صدور حکم، هیچ حقی برای منتقل‌الیه ایجاد نمی‌کند تا بتواند تحت عنوان قائم‌مقام به رأی صادره اعتراض کند. چنان‌که اگر پس از صدور حکم، مالکیت یا حق غیرمالی منتقل شود، منتقل‌الیه حقی برای اعتراض نخواهد داشت، زیرا در زمان رسیدگی و صدور حکم، اساساً حقی برای او متصور نبوده است. به همین دلیل، قائم‌مقامی وراثت پس از فوت مورث و پس از صدور حکم، سبب ایجاد حق اعتراض ثالث نمی‌شود.



۳-۳- عدم امکان اعتراض ثالث نسبت به برخی از قرارها

مطابق ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی، شخص ثالث مجاز است نسبت به «هرگونه رأی صادره از دادگاه‌های عمومی، انقلاب و تجدیدنظر» اعتراض کند و در خصوص رأی داور نیز، افرادی که خود یا نماینده آنان در تعیین داور مشارکت نداشته‌اند، می‌توانند به عنوان شخص ثالث اعتراض نمایند. در رابطه با این که آیا قرارهای صادره از دادگاه نیز مشمول حق اعتراض ثالث هستند یا خیر، میان نویسندگان حقوقی اختلاف نظر وجود دارد. برخی از استادان همه انواع قرارها را قابل اعتراض توسط شخص ثالث دانسته‌اند (شمس، ۱۳۹۵: ۴۹۹)، درحالی که گروهی دیگر این قابلیت را صرفاً برای برخی از قرارهای خاص پذیرفته‌اند (قهرمانی، ۱۳۹۰: ۱۴۶). به منظور تشخیص حدود این قابلیت، لازم است قرارهای صادره بر حسب ماهیت تفکیک شوند. بنابراین، در تحلیل مسأله، تفکیک میان قرارهای قاطع دعوا (نظیر قرار رد دعوا، سقوط دعوای اصلی یا عدم صلاحیت دادگاه) و قرارهای موقتی یا تأمینی (مانند قرار تأمین خواسته و دستور موقت) ضروری است. در ادامه، قابلیت اعتراض ثالث نسبت به هر یک از این دسته‌ها به طور مجزا بررسی می‌شود.

۳-۳-۱- قرار تأمین خواسته و دستور موقت

در خصوص قابلیت اعتراض ثالث نسبت به قرار تأمین خواسته و دستور موقت، میان دکترین اختلاف نظر وجود دارد. گروهی این قرارها را غیرقابل اعتراض می‌دانند (مهاجری، ۱۳۹۱: ۳۷) و گروهی دیگر نظر به قابلیت اعتراض دارند (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۳: ۲۶۵). با این حال، باید توجه داشت که اثر این قرارها موقتی بوده و تنها تا پیش از صدور حکم قطعی باقی است؛ زیرا پس از صدور حکم به نفع خواهان، اثر حقوقی از حکم ناشی می‌شود نه از قرار تأمین یا دستور موقت. از حیث ورود ضرر به حقوق اشخاص ثالث، صدور این قرارها تنها در مرحله اجرای قرار ممکن است موجب تضییع حقوق آنان شود، به ویژه هنگامی که مالی از اموال ثالث در اجرای قرار توقیف می‌شود. در چنین حالتی، موضوع اعتراض ثالث اجرایی مطرح است نه اعتراض ثالث اصلی. برابر مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی، ثالث باید از این طریق اقامه دعوا کند نه با طرح اعتراض ثالث اصلی. در فرضی دیگر، ممکن است عین مال توقیف شده همان مال مورد مطالبه خواهان باشد. در این صورت اگر شخصی مدعی مالکیت آن مال باشد،

اعتراض مستقیم به قرار تأمین یا دستور موقت بدون ورود در دعوا پذیرفته نیست؛ زیرا تا وقتی که ثالث در جایگاه رسمی وارد ثالث در دعوا قرار نگیرد و مالکیت خود را در دعوی اصلی اثبات نکند، ادعای او در چارچوب اعتراض ثالث قابل بررسی نیست. بدین ترتیب، اعتراض ثالث بدون ورود در دعوا کارایی ندارد و منجر به رفع توقیف مال نخواهد شد؛ و در صورت ورود ثالث، دیگر در حکم یکی از طرفین دعوا محسوب می‌شود و نهاد اعتراض ثالث مصداق نمی‌یابد. از سوی دیگر، طبق ماده ۴۴ قانون اجرای احکام مدنی، در صورتی که حکم راجع به عین معین باشد، اجرای آن علیه ثالث متصرف امکان پذیر است مگر این که در مهلت قانونی، قرار تأخیر اجرای حکم صادر شود. در خصوص تصمیمات موقتی مانند قرار تأمین خواسته و دستور موقت نیز، قانونگذار چنین تأخیری را پیش‌بینی نکرده است. بنابراین اشخاص ثالث ذی‌نفع در موارد توقیف مال متعلق به خود، باید از طریق ورود به دعوی اصلی اقدام کنند. نتیجتاً، قرارهای تأمین خواسته و دستور موقت، به دلیل ماهیت موقتی، عدم اعتبار امر قضاوت شده و فقدان خلل مستقل در حقوق ثالث، قابل اعتراض در چارچوب دعوی اعتراض ثالث نیستند؛ تنها در صورت ورود ثالث و احراز حقانیت او در دعوا، آثار این قرارها به صورت تبعی زایل خواهد شد.

۳-۳-۲- قرارهای قاطع دعوا

برخی از نویسندگان با استناد به ظاهر ماده ۴۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی که عبارت «هرگونه رأی» را به کار برده، معتقدند قرارها نیز مشمول اعتراض ثالث هستند (شمس، ۱۳۹۵: ۴۹۹). در مقابل، دیدگاه مخالف قرارها را خارج از شمول می‌داند، زیرا این تصمیمات فاقد اعتبار امر قضاوت شده بوده و در نتیجه به حقوق ثالث «خللی» وارد نمی‌کنند (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۳: ۲۶۵). برخی دیگر نیز قائل به تفکیک شده و میان انواع قرارها از حیث قابلیت اعتراض ثالث تفاوت گذاشته‌اند (قهرمانی، ۱۳۹۰: ۱۴۶). با تحلیل حقوقی، دلایل اصلی عدم قابلیت اعتراض ثالث نسبت به قرارها عبارت‌اند از: ۱. فقدان اعتبار امر قضاوت شده در قرارها: در نظام حقوق ایران، خواهان می‌تواند همان دعوا را مجدداً مطرح کند و این امر مانع از تحقق «خلل» به حق ثالث می‌شود.



۲. عدم ورود ضرر مستقیم به ثالث: حتی در فرض پذیرش اعتبار امر قضاوت شده برای برخی قرارها مانند قرار سقوط دعوا، این تصمیم در زیان ثالث تأثیری ندارد و نیازی به طرح اعتراض ثالث نیست.

۳. عدم پیش‌بینی خلل در مقررات مربوط به قرارها: بررسی مصادیق قانونی نشان می‌دهد که از صدور قرارها اصولاً ضرری به ثالث وارد نمی‌شود (مهاجری، ۱۳۹۱).

۴. نبود مقرر هزینه دادرسی برای اعتراض ثالث به قرارها: قانون وصول بخشی از درآمدهای دولت تنها هزینه دادرسی اعتراض ثالث به حکم را تعیین کرده و این سکوت، به دلیل بی‌توجهی نیست بلکه بر مبنای عدم جواز اعتراض به قرار است.

۵. تمرکز مقررات بر احکام داورى نه قرارهای داورى: ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م صرفاً اعتراض ثالث به حکم داور را پذیرفته و اشاره‌ای به قرار داور نکرده که مؤید عدم تصور ضرر بر ثالث از صدور قرار است.

۶. تصریح مواد ۴۲۰ و ۴۲۵ بر احکام: این مواد اعتراض را ناظر به طرفیت محکوم‌له و محکوم‌علیه دانسته و در صورت ورود اعتراض، نقض «حکم» را مقرر کرده‌اند، بی‌آنکه از «قرار» یاد کنند.

بنابراین، با وجود استفاده قانون‌گذار از اصطلاح «هرگونه رأی»، شرط ضروری اعتراض ثالث یعنی ورود خلل به حقوق ثالث، در قرارها محقق نمی‌شود و این تصمیمات قابلیت اعتراض ثالث را ندارند. در ارتباط با آراء قطعی، قانون‌گذار تصریح کرده که جز از طریق اعاده دادرسی (عادی) یا اعتراض ثالث، رسیدگی مجدد ممکن نیست، مگر در صورت مخالفت آشکار رأی با قانون یا شرع که در این حالت، به درخواست محکوم‌علیه یا دادستان امکان تجدیدنظر وجود دارد. همچنین، رأی قطعی قابل بررسی در شعبه تشخیص دیوان عالی کشور یا بر اساس درخواست رئیس قوه قضاییه نیز می‌تواند دوباره مورد اعتراض قرار گیرد. در حوزه احکام اجرایی، ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام مدنی به نحو مشخص مرجع رسیدگی به ادعای ثالث را ذکر نکرده و صرفاً نتیجه پذیرش ادعا یعنی رفع توقیف مال را پیش‌بینی نموده است. عملاً اعتراض به عملیات اجرایی نزد مأموران اجرا مطرح می‌شود تا پس از بررسی مستندات، در خصوص رفع توقیف یا ادامه اجرا تصمیم گرفته شود. ماده ۳۴ آیین‌نامه اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (مصوب ۱۳۸۷) نیز تأکید دارد



که اجرای احکام مدنی تحت ریاست و نظارت دادگاه صادرکننده رأی بدوی انجام شده و دادورز ادعای ثالث را صورت جلسه و به قاضی مربوط گزارش می کند تا بر اساس ماده ۱۴۶ ق.ا.ا.م اظهار نظر شود.

۳-۴- صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض اصلی و طاری

دادگاه صالح اعتراض شخص ثالث اصلی

بر طبق ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی، اعتراض ثالث اصلی باید در همان دادگاهی اقامه شود که رأی قطعی مورد اعتراض را صادر کرده است. بنابراین، اگر رأی از دادگاه بدوی صادر و به علت عدم تجدیدنظرخواهی یا به موجب قانون قطعی شده باشد، مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث همان دادگاه بدوی است.

در فرضی که رأی در مرحله تجدیدنظر صادر شده باشد، دو حالت متصور است:

۱. دادگاه تجدیدنظر رأی بدوی را تأیید نماید.

۲. رأی بدوی را نقض کرده و رأی جدید صادر کند.

در هر دو فرض، چون رأی قطعی از دادگاه تجدیدنظر صادر یا تأیید شده، صلاحیت رسیدگی به دعوای اعتراض ثالث نیز با همان دادگاه تجدیدنظر است؛ زیرا دادگاه بدوی صلاحیت تعدیل یا لغو رأی مرجع عالی تر را ندارد (شمس، ۱۳۹۵: ۵۱۰). این دیدگاه مطابق با نظریه گروه مشورتی آیین دادرسی مدنی اداره حقوقی قوه قضاییه نیز هست که مقرر می دارد: مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث اصلی نسبت به حکم دادگاه تجدیدنظر، همان دادگاه تجدیدنظر است و دادگاه بدوی حق نقض یا الغای رأی قطعی مرجع مافوق خود را ندارد (سلجوقی و امینی، ۱۳۸۵: ۲۳۹).

نظریه مشورتی شماره ۵۴۸۹ مورخ ۲۷/۷/۱۳۷۸ نیز صراحتاً اعلام کرده است که رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به حکمی که در مرحله تجدیدنظر تأیید شده، در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر است؛ زیرا اقدام دادگاه تالی در نقض رأی قطعی مرجع عالی مغایر اصول دادرسی و فلسفه اعتراض ثالث است (روزنامه رسمی). در خصوص اعتراض ثالث نسبت به آرای که در دیوان عالی کشور ابرام شده اند، برخی مؤلفان بر این عقیده اند که با ملاک تبصره ذیل ماده ۳۴۳، دادخواست اعتراض باید به دفتر دیوان عالی کشور تسلیم شود (شمس، ۱۳۹۵: ۵۱۱). با این حال، چنین تفسیری صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا تبصره مذکور ناظر به



مرحله‌ای است که هنوز رسیدگی فرجامی پایان نیافته و رأی قطعی نشده است. پس از ابرام رأی، طرح اعتراض ثالث در دیوان عالی کشور فاقد مبنای قانونی است. در صورتی که پرونده در حال رسیدگی در دیوان عالی کشور باشد و شخص ثالث در همان مرحله مدعی ورود خلل به حق خود شود، دادخواست اعتراض می‌تواند به دیوان تقدیم گردد تا رسیدگی فرجامی موقتاً متوقف و پرونده برای رسیدگی ماهوی به دادگاه صادرکننده رأی ارسال شود (هرمزی و بابایی قره‌قشلاقی، ۱۳۹۶: ۷۴۷). در مورد آرای داور نیز، با توجه به مواد ۱۰ و ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی و اصل صلاحیت عام محاکم دادگستری، رسیدگی به اعتراض ثالث اصلی به رأی داور باید در دادگاه‌های عمومی انجام گیرد (محسنی، ۱۳۹۰: ۲۵۰). ماهیت خصوصی داور و عدم امکان تحمیل صلاحیت داور بر اشخاص ثالث، مانع از آن است که داور مرجع رسیدگی به چنین اعتراضی باشد. بنابراین، مرجع عدول از رأی داور، برخلاف دادگاه، همان داور نیست بلکه دادگاه صالح عمومی است. در حقوق تطبیقی، مطابق ماده ۵۸۷ آیین دادرسی مدنی فرانسه، اعتراض شخص ثالث باید در همان دادگاهی اقامه شود که رأی اعتراض‌عنه را صادر کرده است. در این نظام نیز قضاتی که رأی نخست را صادر کرده‌اند، صلاحیت رسیدگی به اعتراض ثالث را دارند که نشانگر استمرار صلاحیت ذاتی مرجع صادرکننده است. بر اساس ماده ۴۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی، اعتراض ثالث طاری در دادگاهی که دعوای اصلی در آن مطرح است، اصولاً بدون تقدیم دادخواست انجام می‌شود؛ مگر آن‌که درجه دادگاه رسیدگی‌کننده پایین‌تر از دادگاه صادرکننده رأی معترض‌عنه باشد، که در این صورت دادخواست باید به دادگاه صادرکننده تقدیم شود تا مطابق اصول قانونی مورد رسیدگی قرار گیرد (نوبن کاشانی ۱۳۵۰: ۴۳). به موجب ماده ۴۲۳، رسیدگی به این اعتراض نیز در همان دادگاه انجام می‌شود که رأی معترض‌عنه به عنوان دلیل به آن ارائه شده است. در حقوق فرانسه، ماده ۵۸۸ آیین دادرسی مدنی این کشور نیز مقرر می‌کند که مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث طاری، همان مرجعی است که دعوای اصلی را بررسی می‌کند، مشروط بر آن‌که مانع صلاحیتی عمومی وجود نداشته باشد؛ در غیر این صورت اعتراض باید مانند دعوای اصلی، نزد مرجع صادرکننده رأی طرح گردد (محسنی و رضایی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۲۵۰). در خصوص دادگاه صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث طاری نسبت به رأی داور، چند وضعیت قابل تصور است:



۱. موافقت طرفین داورى با رأى داور و قطعیت آن در این حالت دادگاه نقشی ندارد و بحث صلاحیت منتفی است.
 ۲. ابطال رأى داور توسط دادگاه پس از اعتراض محکوم علیه خللی به حقوق ثالث وارد نمی شود و اعتراض موضوعیت ندارد.
 ۳. تأیید رأى داور توسط دادگاه پس از اعتراض محکوم علیه (یا صدور قرار رد دادخواست به دلیل انقضای مهلت ماده ۴۹۰ و صدور قرار موضوع ماده ۴۹۲) این فرض محل بحث است که مرجع صادرکننده رأى کدام است: داور یا دادگاه تأییدکننده.
- تعیین مرجع صادرکننده رأى تأثیر مستقیم بر شکل و مسیر اعتراض دارد:
- در فرض انتساب صدور رأى به داور، اعتراض ثالث طاری هیچ گاه نیازمند تقدیم دادخواست نیست، زیرا بحث «پایین تر بودن درجه دادگاه» منتفی است.
- در فرض انتساب رأى به دادگاه تأییدکننده، در مواردی باید دادخواست تقدیم شود، زیرا ممکن است درجه دادگاه معترض پایین تر از دادگاه تأییدکننده باشد (هرمزی و بابایی قره قشلاقی، ۱۳۹۶: ۷۴۹). با توجه به نحوه رسیدگی ماهوی دادگاه در فرآیند تأیید رأى داور و استنباط اصولی از قواعد دلالت مشتق، نتیجه آن است که مرجع صادرکننده رأى، دادگاه تأییدکننده تلقی می شود. بنابراین اگر دادگاه تجدیدنظر رأى داور را تأیید کرده باشد، اعتراض ثالث طاری به آن رأى نزد دادگاه بدوی (با درجه پایین تر) باید با تقدیم دادخواست و اعطای مهلت بیست روزه مطرح شود. در مقابل، اگر رأى داور بدون رسیدگی ماهوی دادگاه و صرفاً به دلیل انقضای مهلت اعتراض معتبر مانده باشد، مرجع صادرکننده همان داور بوده و دادگاه رسیدگی کننده می تواند مستقیماً اعتراض ثالث را بررسی کند و در صورت وارد بودن، بخش مخل را نقض یا تمام رأى را الغا کند (خدابخشی شلمزاری، ۱۳۸۲: ۷۳). در باب توافق بر صلاحیت دادگاه، قواعد صلاحیت ذاتی از قواعد آمره تلقی می شوند و امکان توافق بر خلاف آن وجود ندارد. درباره صلاحیت محلی، اصل بر صلاحیت دادگاه محل اقامت خوانده است، اما با توجه به اصل حاکمیت اراده و ماده ۱۰ قانون مدنی، توافق طرفین بر تغییر دادگاه محلی صالح قابل پذیرش است، مگر آن که مخالف نظم عمومی باشد (فائز مقام فراهانی، ۱۳۸۴: ۱۷۱). با این حال، رویه قضایی موجود (دادنامه های شماره ۳۲۷ - ۱۳۸۵/۶/۲۳ و شماره ۷۹۲ - ۱۳۸۸/۱۱/۴ شعبه ۳۴ دادگاه تجدیدنظر



تهران) این توافق را نپذیرفته، هرچند این رویکرد محل تردید است. در اعتراض شخص ثالث، وضعیت متفاوت است؛ چرا که صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث، ذاتی محسوب می شود و نه ثالث و نه اصحاب دعوا حق توافق بر تغییر آن را ندارند، حتی اگر قواعد مربوط به صلاحیت ذاتی رعایت نشده باشد.

۳-۵- اطلاع دادرسی

اطلاع دادرسی یکی از معضلات مزمن سیستم قضایی ایران است که پیامدهایی چون طولانی شدن ترمیم حقوق، استمرار تنش و کشدار شدن خصومت ها را در پی دارد. این وضعیت باعث می شود برخی اشخاص از مراجعه به دادگاه منصرف شده و برای تحقق حق خود به اقدامات غیرقانونی یا خودیاری متوسل شوند که نهایتاً منجر به گسترش بی نظمی اجتماعی خواهد شد (نوروزی، ۱۳۷۹: ۷۸). مدت زمان ختم دعاوی، شاخص مهم کارآمدی نظام دادرسی است. رسیدگی به یک موضوع ساده تر و سریع تر از رسیدگی هم زمان به چند موضوع است؛ از این رو ورود ثالث، به ویژه در دعاوی کیفری، می تواند موجب پیچیدگی پرونده و طولانی شدن روند رسیدگی شود. با این حال، رد درخواست ورود با اعتراض ثالث، پیامدهایی نیز دارد؛ زیرا شخص ثالث ناچار به طرح دعوی جداگانه برای احقاق حقوق خود می شود و این امر ایجاد پرونده های موازی، بروز نتایج متناقض، امکان ابطال یک رأی به واسطه نتیجه دعوی دیگر، و افزایش اعتراضات و تجدیدنظرخواهی های متعدد را در پی خواهد داشت. این عوامل خود سبب تشدید اطلاع دادرسی می شوند. در نتیجه، پذیرش اعتراض و ورود ثالث از ابتدا، نه تنها لزوماً به عنوان عیب این نهاد محسوب نمی شود، بلکه می تواند با تجمیع رسیدگی ها و بررسی دقیق تر پرونده، از صدور تصمیمات متعارض و آثار زیان بار بعدی جلوگیری کند؛ هرچند این اقدام به طور طبیعی زمان رسیدگی را افزایش می دهد.

۳-۶- احتمال تبانی ثالث با یکی از طرفین دعوا

در فرایند دادرسی مدنی و کیفری، همواره احتمال بروز سوءاستفاده و تبانی میان اصحاب دعوا یا اشخاص ثالث وجود دارد؛ به ویژه زمانی که اشخاصی با انگیزه های شخصی و فرصت طلبانه تلاش می کنند نتیجه دادرسی را به نفع خود تغییر دهند. از این رو، قاضی مکلف است با دقت در دلایل و مستندات موجود و بر مبنای اصول دادرسی عادلانه،

تصمیمی صادر کند که از تضییع حقوق اشخاص جلوگیری نماید. بر اساس ماده ۲ «قانون مجازات اشخاصی که برای بردن مال غیر تبانی می‌کنند» مصوب ۳ مرداد ۱۳۱۷، هر شخص ثالثی که به قصد تبانی با یکی از طرفین دعوا، در مقام ورود در دعوی، اعتراض ثالث یا طرح دعوی جدید اقدام کند و هدف او بردن مال یا تضییع حق طرف دیگر باشد، کلاهبردار محسوب شده و علاوه بر جبران خسارت، به مجازات مقرر در جرم کلاهبرداری محکوم می‌شود. همچنین تبانی هر یک از اصحاب دعوا یا اشخاص ثالث در حکم ارتکاب کلاهبرداری تلقی می‌گردد. بر اساس تفسیر فقهی و رویه قضایی، زبان بالقوه یا احتمالی برای ثالث، مانع استماع شکایت نیست؛ بلکه وقوع تبانی با هدف بردن مال باید احراز شود. به بیان (پورآذر، ۱۳۸۹: ۴۵)، صرف اثبات وقوع تبانی میان متهمان برای تحصیل مال کافی است تا دادگاه به محکومیت آنان رأی دهد. بدین ترتیب، تحقق ضرر ثالث، از ارکان جرم تبانی و از شرایط پذیرش شکایت محسوب می‌شود. قاضی مکلف است با بررسی دقیق اسناد، قرائن و اظهارات طرفین، در صورت احراز تبانی میان ثالث و یکی از اصحاب دعوا، بر اساس ماده یادشده، حکم مقتضی صادر کند. با این وجود، احتمال تبانی نمی‌تواند توجیهی برای رد دسته‌جمعی دعوی و اعتراضات ثالث باشد؛ زیرا چنین اقدامی موجب نادیده گرفتن یکی از ابزارهای مهم احقاق حق اشخاص بی‌طرف در دادرسی شده و به نقض عدالت قضایی منجر می‌شود. در نتیجه، رویکرد صحیح حقوقی ایجاب می‌کند که دادگاه‌ها میان احتمال تبانی (به‌عنوان فرض غیرمستند) و اثبات تبانی (به‌عنوان امر محقق) تفاوت قائل شوند. تنها در صورت احراز تبانی، اعتراض ثالث باید رد و مجازات قانونی اعمال شود؛ در غیر این صورت، منع پذیرش اعتراض ثالث، خود موجب تضییع عدالت و نقض حق دفاع اشخاص محسوب می‌شود.

نتیجه گیری

نهاد مداخله اشخاص ثالث در دعاوی مدنی، از مهم ترین تضمین های دادرسی منصفانه و ابزارهای پیشگیری از صدور آرای معارض یا مؤثر بر حقوق اشخاصی است که در شکل گیری دادرسی نخستین نقش نداشته اند. این نهاد در حقوق ایران، از یک سو با ورود ثالث و جلب ثالث، امکان مشارکت اشخاص ذی نفع را پیش از پایان رسیدگی فراهم می کند و از سوی دیگر، با اعتراض ثالث، راهی برای حمایت از حقوق شخصی پیش بینی می نماید که بدون حضور وی، رأیی زبان بار نسبت به حق او صادر شده است. بررسی مقررات قانون آیین دادرسی مدنی نشان می دهد که مداخله ثالث دارای دو کارکرد متمایز است: نخست، پیشگیرانه؛ بدین معنا که از طریق ورود یا جلب ثالث در جریان رسیدگی، زمینه رسیدگی جامع تر به روابط حقوقی مرتبط و کاهش احتمال صدور آرای متعارض فراهم می شود. دوم، ترمیمی؛ به این معنا که اعتراض ثالث، امکان اصلاح آثار زیان بار رأیی را فراهم می سازد که بدون استماع دفاعیات شخص ذی حق صادر شده است. در این میان، جلب ثالث در مرحله تجدیدنظر نیز، در حدود مقرر قانونی، استمرار دخالت ثالث در فرایند رسیدگی محسوب می شود و با هدف تکمیل اصحاب دعوا و جلوگیری از تضییع حقوق مرتبط پیش بینی شده است. اعتراض ثالث، مطابق مواد ۴۱۷ تا ۴۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی، از طرق فوق العاده اعتراض به آراء است و تحقق آن منوط به اجتماع دو شرط اساسی است: نخست، ورود خلل و لطمه واقعی به حق شخص ثالث در نتیجه رأی؛ و دوم، عدم حضور وی یا نماینده قانونی او در دادرسی منتهی به صدور رأی. بنابراین، صرف وجود نفع احتمالی یا ناخشنودی از مفاد رأی، برای پذیرش اعتراض ثالث کافی نیست؛ بلکه معترض باید رابطه مستقیم میان رأی صادره و حق مورد ادعای خویش را اثبات کند. تقسیم اعتراض ثالث به اصلی و طاری نیز بیانگر انعطاف قانون گذار در حمایت از حقوق ثالث است. اعتراض اصلی در قالب دادخواست مستقل و نزد دادگاه صادرکننده رأی مطرح می شود؛ در حالی که اعتراض طاری هنگامی قابلیت طرح دارد که رأی مورد اعتراض در دعوایی دیگر به عنوان دلیل یا مستند مورد استناد قرار گیرد. این تفکیک، از حیث تضمین حق دفاع و جلوگیری از استناد به رأی زبان بار علیه شخصی که در صدور آن دخالت نداشته، دارای اهمیت بنیادین است.



با وجود کارکرد حمایتی این نهاد، مقررات موجود با چالش‌هایی روبه‌رو است. مهم‌ترین چالش، فقدان مهلت معین برای طرح اعتراض ثالث است. هرچند این امر با توجه به عدم ابلاغ رأی به اشخاص ثالث و دشواری شناسایی همه ذی‌نفعان قابل توجیه به نظر می‌رسد، اما می‌تواند قطعیت آراء و ثبات روابط حقوقی را با تردید مواجه سازد. افزون بر این، ابهام در قابلیت اعتراض نسبت به برخی قرارها، دشواری احراز ورود ضرر مستقیم به حق ثالث، امکان استفاده ابزاری از اعتراض برای اطاله دادرسی و نیز احتمال تبانی معترض با یکی از طرفین دعوا، از دیگر مسائل عملی و نظری این نهاد به‌شمار می‌آید. بر این اساس، به نظر می‌رسد اصلاح مقررات اعتراض ثالث باید با ایجاد تعادل میان دو ارزش بنیادین، یعنی حمایت مؤثر از حقوق اشخاص غایب از دادرسی و حفظ قطعیت و ثبات آراء قضایی صورت پذیرد. پیش‌بینی ضوابط روشن‌تر برای تشخیص «لطمه به حق ثالث»، تبیین دقیق‌تر قابلیت اعتراض نسبت به قرارها، اتخاذ تدابیر بازدارنده در برابر اعتراض‌های واهی یا تبانی‌آمیز و طراحی سازوکاری متناسب برای محدودسازی زمانی اعتراض در مواردی که ثالث از رأی آگاه شده است، می‌تواند به کارآمدی بیشتر این نهاد کمک کند. در نهایت، اعتراض ثالث را باید تجلی اصل شخصی بودن آثار احکام و تضمینی برای حق دفاع دانست. هیچ رأیی نباید بدون فراهم شدن امکان دفاع، حقوق شخصی را که در دادرسی حضور نداشته است متأثر سازد. از این‌رو، فلسفه اعتراض ثالث نه صرفاً نقض یک رأی، بلکه تحقق عدالت قضایی از طریق جلوگیری از تسری آثار زیان‌بار احکام به اشخاص خارج از دادرسی است.



منابع

۱. پوراآذر، ع. (۱۳۸۹). امکان مداخله شخص ثالث در دعاوی کیفری. نشریه پیام آموزش، شماره ۶۵.
۲. قائم مقام فراهانی، م. (۱۳۸۴). صلاحیت در رسیدگی به امور مدنی. نشریه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
۳. قهرمانی، ن. (۱۳۹۰). مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی. تهران: انتشارات خرسندی.
۴. کریمزاده، ا. (۱۳۸۱). در مقام نظارت انتظامی. تهران: انتشارات آیدا (انتشارات قضایی).
۵. جلیلود، ی. (۱۳۸۵). اعتراض ثالث در آیین دادرسی و رویه قضایی ایران و فرانسه. مجله کانون وکلای دادگستری، شماره ۱۷.
۶. خدابخشی شلمزاری، ع. (۱۳۸۲). اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی داور. ماهنامه دادرسی، شماره ۳-۲.
۷. سلجوقی، م.، و امینی، ی. (۱۳۸۵). مجموعه نظریه‌های مشورتی اداره حقوقی وزارت دادگستری در مسائل مدنی. تهران: دفتر تحقیقات و مطالعات وزارت دادگستری.
۸. شمس، ع. (۱۳۹۵). آیین دادرسی مدنی (جلد سوم). تهران: انتشارات میزان.
۹. صدرزاده افشار، م. (۱۳۹۰). آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاه‌های عمومی و انقلاب. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
۱۰. محسنی، ح.، و رضایی‌نژاد، ه. (۱۳۹۰). شکایت ثالث از عملیات اجرایی در مقایسه با اعتراض ثالث به رأی. مجله حقوق خصوصی.
۱۱. مهاجری، ع. (۱۳۹۱). مبسوط در آیین دادرسی مدنی. تهران: انتشارات فکر سازان.
۱۲. نوروزی، م. (۱۳۷۹). امنیت قضایی و لزوم نظارت بر آرای دادگاه‌ها در نظام دادرسی ایران. تهران: انتشارات سمت.
۱۳. هرمزی، خ.، و قره قشالقی، ح. (۱۳۹۶). اعتراض ثالث اجرایی و رسیدگی به اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی اجرای احکام. فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی.



Third-party intervention in civil litigation; principles, conditions and legal consequences

Kaveh Rezaei^۱ / Seyyed Hesam Aldin Rafiei Tabatabaei^۲

Article Number: JHVMN-۲۶۱۱-۱۴۰۸

Abstract

The institution of third-party intervention in civil lawsuits is considered an important mechanism for ensuring the right to defense, preventing the violation of the rights of persons outside the proceedings, and preventing the issuance of conflicting decisions. Among the examples of this institution, third-party objection has a special place because it refers to a situation where a judicial decision, without the presence of the interested party in the proceedings, interferes with his right or legal claim. The present study aims to analyze the foundations, conditions, scope, and legal effects of third-party objection and examine its legislative and executive challenges in the Iranian civil procedure system. The main question of the study is to what extent the regulations governing third-party objection have established a balance between protecting third-party rights and the need to maintain the certainty and stability of judicial decisions. This study is applied in terms of purpose and descriptive-analytical in terms of method. The required information has also been collected and analyzed using library resources, legal documents, works of legal doctrine, and a review of judicially credentialed perspectives. The findings of the research show that the third-party objection, unlike the third-party entry and the third-party involvement that are raised during the proceedings, is a special objection method for a person who did not participate in the proceedings leading to the verdict as a litigant. According to Articles ۴۱۷ to ۴۲۰ of the Code of Civil Procedure, the realization of this objection requires the verification of two fundamental elements: first, the violation of the third-party's right as a result of the verdict; and second, the lack of interference by him or his legal representative in the proceedings leading to the issuance of that verdict. The results of the research also indicate that the third-party objection can be raised in two main and indirect formats, and the difference in the method of raising it, the hearing authority, and its connection to the ongoing litigation has important effects on the hearing process. Despite the supportive role of this institution, the ambiguity in the scope of objectionable decisions, the status of some judicial decisions, the lack of a clear time criterion for filing an objection, the difficulty in determining the competent authority in some cases of indirect objection, the possibility of delaying the proceedings, and possible abuse or collusion are considered to be its most important practical challenges. Therefore, reforming and clarifying the relevant regulations, explaining the precise criterion of "interference with the rights of a third party" and providing guarantees to prevent false objections, can increase the efficiency of this institution and create a more favorable balance between the right of defense of third parties and the principle of finality of decisions.

Keywords: Civil procedure code, third party, objection to decisions.

^۱. PhD Student in Public International Law, Payam Noor University, Tehran Branch, Iran, University Lecturer, First-Grade Lawyer. (Corresponding Author) kaveh.rezaei^۱۰۲۰@gmail.com

^۲. PhD in Private Law, Department of Law, Faculty of Law and Political Science, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran, University Lecturer, First-Grade Lawyer. rafiee.hesam@iau.ir

